

فرهنگ چیست؟ | چرا فسیل‌ها از فهم فرهنگ فرار می‌کنند؟ (برای فردا) (اجتماعیات - ۱۳ خرداد، ۱۴۰۲)

پیش‌نوشت صفر: بخش اول این مطلب را در ۲۹ دی‌ماه ۱۴۰۱ نوشتم. بخش دوم آن را در ۳۰ فروردین ۱۴۰۲ اضافه کردم و طی روزهای آتی آن را کامل خواهم کرد.

پیش‌نوشت یک: این نوشته بخشی از مطلبی است که پیش از این با عنوان [برای فردا](#) نوشتم و در واقع، ادامه آن است. ممکن است بعداً این را از این‌جا بردارم و به همان مطلب اضافه کنم. شاید هم همین‌جا بماند. نمی‌دانم.

پیش‌نوشت دو: چند وقت پیش یکی از دوستان بسیار عزیزم حرف جالبی به من زد. گفت تو می‌دونی عقد آریایی داریم؟ گفتم نه. گفت داریم. دوستانم از من دعوت کرده‌اند که بروم برایشان عقد آریایی بخوانم. چون آن را به شیوه عقد رایج ترجیح می‌دهند. به شوخی به دوستم گفتم: یعنی دوستان، در اعتراض به سنتی که آن را قدیمی و متعلق به هزار سال قبل می‌دانند، به سراغ سنتی قدیمی‌تر که متعلق به سه‌هزار سال قبل است رفته‌اند؟ (جواب‌تان را می‌دانم. این را فقط نوشتم که بعداً وقتی بحث جلو می‌رود، جایی گوشه ذهن‌تان باشد).

فرهنگ چیست؟

آیا تا به حال به این سوال فکر کرده‌اید که فرهنگ چیست؟ آیا تعریفی از فرهنگ در ذهن دارید؟

حتی اگر پاسخ‌تان منفی باشد، باز هم می‌شود حدس زد که واژه فرهنگ را بارها در گفتگوهای روزمره خود به کار برده‌اید و می‌برید. کمتر واژه‌ای را می‌توان یافت که در عین نامشخص بودن معنایش، تا این حد در به کار بردنش راحت باشیم. سال‌ها پیش، در نیمه قرن بیستم، کروبر و کلاک‌هن در مقاله‌ای که امروز یک مرجع معتبر و شناخته‌شده است، سعی کردند تمام تعریف‌هایی را که از فرهنگ ارائه شده، گردآوری و طبقه‌بندی کنند (+). دستاورد این تلاش، به همان اندازه که تحسین‌برانگیز است، خنده‌دار هم هست. تقریباً هر چیزی را می‌توانید زیر چتر فرهنگ بگنجانید. از غذایی که می‌خورید، کلماتی که به کار می‌برید، شیوه نیایش، شیوه پوشش و حتی نحوه توالد رفتن‌تان.

تعریف فرهنگ آن‌چنان وسیع است که اگر روزی مسئول یک سازمان شدید و خواستید بدون این که گرفتار نقد منتقدان شوید، پولی را به واحدی بدهید، آن را در ردیف «فعالیت فرهنگی» بگنجانید. هر کاری کرده باشند، بالاخره به نوعی فرهنگی محسوب می‌شود. از جمله همه آن‌چه در چند جمله قبل شمردم.

با این اوضاع، چرا باید نگران فرهنگ باشیم؟ چرا باید درباره تعریف فرهنگ حرف بزنیم؟ چرا باید به معنای

فرهنگ فکر کنیم؟ چرا باید درباره فرهنگ بنویسیم؟ چرا حرف از «فرهنگ» باید یکی از دغدغه‌های ما برای فردا باشد؟

اهمیت مفهوم فرهنگ

برای بسیاری از ما، فرهنگ به واژه‌ای مقدس تبدیل شده. یا اگر هم مقدس نیست، به شدت تحسین‌برانگیز است. اگر بتوانید چیزی را به فرهنگ وصل کنید، شأن آن را بالا برده‌اید و چه بسا دیواری از حمایت و امنیت در اطرافش بنا کرده‌اید. وقتی می‌گویند: فلانی به فرهنگ این کشور خدمت کرده» احساس می‌کنیم با فردی ارزشمند و ارزش‌آفرین روبه‌رو هستیم. وقتی کسی می‌گوید من دغدغه فرهنگی دارم، می‌گوییم به‌به! چه خوب!

وقتی می‌خواهند از یک نوع پوشش یا آیین دفاع کنند، می‌گویند این از اول بخشی از فرهنگ ما بوده است. روشنفکران ما معمولاً در مقابل اصطلاح «فرهنگ» کرنش کرده‌اند. علی شریعتی پیش از انقلاب هم‌زمان با «خودسازی انقلابی» از «بازگشت به خویشتن» می‌گفت و می‌کوشید امروز جامعه را به دیروز آن - البته به گمان خود، پالایش شده و آراسته و پیراسته - متصل کند.

«هویت» هم با وجودی که مفهومی متفاوت از فرهنگ است، به شدت با فرهنگ گره خورده است و اهمیتی که برای هویت (چه در سطح فردی و چه ملی) قائلیم، ناخواسته اهمیت فرهنگ را هم افزایش می‌دهد. هم‌چنین بخش بزرگی از آن‌چه جامعه هم‌اکنون تجربه می‌کند، مستقیم و غیرمستقیم، در بستر فرهنگ و تفاوت فرهنگی تفسیر می‌شود.

امروزه مدیریت فرهنگ در کشور ما، به شکل متمرکز انجام می‌شود (یا بهتر بگوییم: می‌کوشند این کار را به شکل متمرکز انجام دهند). یعنی درست مانند دلار که دولت «تصمیم می‌گیرد» چند باشد و قیمت «زولبیا و بامیه» که قبل از ماه رمضان «تصویب» می‌شود، نهادها و شوراهای متعدد هم درباره فرهنگ «تصمیم» می‌گیرند و نظرات خود را تصویب، اعلام و اعمال می‌کنند. اما بعید است این‌گونه بماند. تمرکز در هیچ سیستمی یک وضعیت دائمی نیست، بلکه حالتی گذراست. جامعه، دیر یا زود، دستش برای مواجهه با فرهنگ، بازتر خواهد شد و نگرانم که آن روز، تفسیر ناکارآمد از مفهوم فرهنگ، باعث شود که مسیر زوال را با همان ماهیت قبلی اما به شکلی تازه تجربه کنیم.

ما باید بتوانیم به سوال‌هایی از این دست پاسخ دهیم:

- آیا حافظ بخشی از فرهنگ ماست؟ مولوی چطور؟ آیا این‌ها را باید بخشی از فرهنگ بدانیم یا میراث فرهنگی؟ اصلاً آیا فرهنگ با میراث فرهنگی فرق دارد؟

- جایگاه زبان، پوشش و آیین‌ها در فرهنگ کجاست؟
- اصالت در فرهنگ چه معنایی پیدا می‌کند؟ مرز بین سنت و فرهنگ چگونه تعریف می‌شود؟
- آیا قدیمی بودن یک عادت یا رفتار در حوزه فرهنگ، اعتبارآفرین است؟ جدید بودن چطور؟
- اگر فرهنگ را یک سیستم در نظر بگیریم، معیار سنجش ارزشمندی هر یک از اجزای این سیستم چیست؟

- اصطلاحی مثل «فرهنگ غنی...» دقیقاً چه معنایی دارد؟ آیا اساساً معنا دارد؟
- تنوع فرهنگی به چه معناست؟ آیا تنوع فرهنگی در ذات خود یک ارزش است؟
- ذی‌نفعان (و ذی‌ضررهای) تحول فرهنگی چه کسانی هستند؟ چه کسانی در برابر تحول فرهنگ مقاومت می‌کنند؟

فرهنگ چیست؟

هرگز نمی‌توانیم برای فرهنگ تعریفی ارائه دهیم که همه آن را بپذیرند. مرجعی هم وجود ندارد که اعلام کند این تعریف فرهنگ درست است یا آن تعریف فرهنگ غلط است. واقعیت این است که - چنان‌که قبلاً گفته‌ام - شورای عالی انقلاب فرهنگی هم در [جلسه ۵۳۰ خود](#) تازه به این سوال رسید که فرهنگ چیست (بعد از تدوین سند چشم‌انداز). به عبارت دیگر، در ۵۲۹ جلسه قبل، در حال ایجاد انقلاب در چیزی بودند که هنوز مشخص نکرده بودند چیست. علت این که هیچ‌کس هم در ۵۲۹ جلسه قبل چنین دغدغه‌ای برایش ایجاد نشد، این بود که هر کس تعریفی از فرهنگ در ذهن دارد و فرض را بر این می‌گذارد که حتماً دیگران هم فرهنگ را مانند او می‌فهمند.

پس با این وضعیت، فرهنگ را چگونه تعریف کنیم؟

من در ادامه می‌خواهم فرهنگ را، چنان‌که خودم می‌فهمم، تعریف کنم. اصراری بر درست بودن تعریفم ندارم. اما می‌توانم تا حد خوبی قانع‌تان کنم که تعریفم، با چیزی که معمولاً به عنوان فرهنگ شناخته می‌شود، هم‌خوان است. یعنی اگر این تعریف را به کسی که دویست سال، سیصد سال، یا هزار سال قبل هم زندگی می‌کرده بدهید، با تصویری که از فرهنگ دارد، جور در می‌آید.

سپس توضیح خواهم داد که چگونه دقیقاً همین تعریف، در دوران معاصر، مصداق‌های متفاوتی پیدا می‌کند و آن‌ها که مصداق‌های فرهنگ را هنوز بر اساس اندیشه چند دهه قبل یا چند قرن قبل، می‌فهمند و تعریف می‌کنند، چگونه به فسیل‌هایی تبدیل شده‌اند که اتفاقاً دشمن فرهنگ هستند و وجودشان تهدیدی برای تقویت فرهنگ کارآمد در جامعه است.

معنای لغوی فرهنگ

بهتر است ابتدا کمی دربارهٔ واژه فرهنگ صحبت کنیم. این واژه قدمتی طولانی دارد. اما در دو سه قرن اخیر، با گسترش دانش‌های جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی، معنای متفاوتی پیدا کرده است.

لغت‌نامهٔ دهخدا واژه فرهنگ را ترکیبی از «فر» و «هنگ» معرفی می‌کند. می‌دانیم که «فر» به معنای پیش، بالا، تعالی، بهتر شدن و مانند این‌هاست. واژه‌های فرا، فردا، فراز، فراوری (جدید ساخته شده) همگی به این معنا از فر اشاره دارند.

دهخدا هنگ را تغییر یافتهٔ واژه اوستایی «تنگ» می‌داند. به معنای بالا کشیدن و بلند کردن و به همین علت، فرهنگ و فرهختن (که فرهیخته هم از همان خانواده است) را معادل تعلیم و تربیت و یادگیری (به زبان خودمان: رشد و توسعه فردی) در نظر می‌گیرد.

برای ما که هنوز هم به معلمان می‌گوییم «فرهنگیان»، درک معنایی که دهخدا بیان می‌کند دشوار نیست.

این مثال را هم دهخدا از بهرامی سرخسی (قرن چهارم) آورده است:

مخالفان تو بی فره‌اند و بی فرهنگ
معادیان تو نافرّخند و نافرزان

به نظر می‌آید بی فرهنگ، بسیار به معنایی که ما در گفتگوهای روزمره می‌فهمیم نزدیک باشد (بی سواد، ناپخته، تربیت نشده، کم‌خرد و ...).

ناصر تکمیل‌همایون هم دربارهٔ معنای فرهنگ مطالعه کرده و صاحب نظر است (+). او فر را به معنای سرافراز و بالابلندی می‌داند و هنگ را هم به معنای قصد و اراده در نظر می‌گیرد (آهنگِ عزیمت کرد...). بر این اساس هم فرهنگ، به معنای میل به بلندی و رشد است و با آموزش و یادگیری عجین می‌شود.

تکمیل‌همایون مثال‌های متعددی از کاربرد فرهنگ در متون کهن مطرح می‌کند که این بیت شاهنامه یکی از آن‌هاست:

به داننده فرهنگیانم سپار / که آمد کنون گاه آموزگار

تکلیف واژه فرهنگ در زبان انگلیسی کمی مشخص‌تر است. این واژه ابتدا به معنای «کشت و کاشتن» بوده

است. هنوز هم کاربرد Culture به این معنا را در برخی کلمات و اصطلاحات انگلیسی می‌بینیم. مثلاً Monoculture یعنی مزرعه تک‌محصولی (+).

کلمه Cultivate هم که امروز بسیار رایج است، از همین ریشه است. مثلاً

They survived by cultivating vegetables.

آنها با سبزیکاری زنده ماندند

همین کلمه Cultivate در فضای خارج از کشت و کشاورزی هم به کار می‌رود و به معنای فراهم کردن و پرورش دادن و بنا کردن و ساختن و زمینه‌سازی برای رشد و ... است:

Voters care about preventing crime and cultivating safe and healthy communities.

دغدغه رأی‌دهندگان پیش‌گیری از جرم و برقرار کردن کامیونیتی‌های امن و سالم است

با این نگاه، می‌توان گفت Culture در انگلیسی و فرهنگ در فارسی، معنای کمابیش مشابهی داشته‌اند: رشد، تعالی، یادگیری، پرورش دادن، حرکت به سمت بهتر شدن و ...

اما چرا می‌گوییم «معنای مشابهی داشته‌اند» و نمی‌گوییم «معنای مشابهی دارند»؟ کمی جلوتر به این موضوع می‌پردازم.

بی‌فرهنگ کیست؟ شخصیت فرهنگی چه کسی است؟

قبل از این که به سراغ معنای علمی و انسان‌شناسانه فرهنگ بروم، لازم است به دو معنای رایج‌تر از فرهنگ اشاره کنم تا آنها را از بحث خود کنار بگذاریم و ذهن‌مان به آنها مشغول نشود.

معنای اول، همان چیزی است که در اصطلاح «بی‌فرهنگی» مستتر شده است. زیاد پیش می‌آید که بگوییم و بشنویم: فلانی آدم بی‌فرهنگی است.

کسی که بی‌فرهنگ نامیده می‌شود، ممکن است در جمع فحشی داده باشد؛ زباله‌اش را از پنجره ماشین به خیابان پرت کرده باشد؛ در جمع بلند حرف زده باشد و ...

به نظر می‌رسد ما با این شکل از به کار بردن فرهنگ، این واژه را ذلیل می‌کنیم. درست همان‌طور که در گذشته روی درهای اتوبوس‌ها می‌نوشتند: «ارائه بلیط نشان‌دهنده شخصیت شماست.» نمی‌دانم آیا کسانی که آن جمله را می‌دیدند، از ترس این که «بی‌شخصیت» محسوب نشوند، بلیطشان را تحویل راننده می‌دادند یا نه. اما این را می‌دانم که گروه بزرگی از اندیشمندان، از فروید و یونگ و راجرز و اریکسون گرفته تا کتل و بندورا و واتسون و فستینگر، اگر بشنوند که شرکت اتوبوس‌رانی، «ارائه بلیط» را شاخص سنجش شخصیت انسان اعلام کرده کرده و یا این که اساساً انسان‌ها به دو دسته «با شخصیت» و «بی‌شخصیت» تقسیم می‌شوند، در گور خواهند لرزید.

تعیین معیارهای سطحی برای سنجش فرهنگ، و تقسیم انسان‌ها به بافرهنگ و بی‌فرهنگ نیز به همین اندازه بی‌معنا و ناکارآمد است.

معنای دوم فرهنگ، که کمی آبرومندانه‌تر است، برخی قلمروهای خاص را شامل می‌شود. مثلاً نویسندگی، تدریس، موسیقی، فیلمسازی و مانند این‌ها را فعالیت فرهنگی در نظر می‌گیرند.

وقتی می‌گویند فلانی یکی از شخصیت‌های فرهنگی کشور ماست، معمولاً منظورشان این است که در یکی از این حوزه‌ها فعالیت می‌کند.

این معنا از فرهنگ، گسترده‌تر از معنای اول است. مزیت دیگرش هم این است که ایجابی است و سلبی نیست: این که یک نفر شخصیت فرهنگی است، به شکل اتوماتیک و ناخواسته دیگران را به «بی‌شخصیت فرهنگی» یا «شخصیت بی‌فرهنگ» تبدیل نمی‌کند (مقایسه کنید با تعبیر روزه‌دار و این که روزه‌دار بودن عده‌ای به شکل اتوماتیک بقیه را به روزه‌خوار تبدیل می‌کند).

اما هنوز مشکل دیگری در همین معنای دوم وجود دارد: این معنا جامع نیست.

بگذارید یک مثال بزنم. ما می‌گوییم مهمان‌نوازی یکی از ویژگی‌های فرهنگ ایرانی است. حالا فرض کنید عده‌ای غریبه و تنها وارد شهر شوند و شما خانه خود را به سکونت آن‌ها اختصاص دهید و ایشان را بر سر سفره خود بنشانید.

فردا یکی از شما می‌پرسد: دیشب چه می‌کردی؟ شما می‌گویید مشغول فعالیت فرهنگی بودم. بسیار بعید است او بتواند حدس بزند که شما مشغول چه کاری بوده‌اید.

این مثال - که می‌توانید صدها نمونه مشابهش را بسازید - به ما یادآوری می‌کند که فرهنگ مفهوم بزرگ‌تری

است و در فعالیتهای فرهنگی خلاصه نمی‌شود.

همه فرهنگ دارند؛ حتی شما دوست بی‌فرهنگ عزیز!

تا این‌جا همه اشاره‌هایی که به واژه فرهنگ داشتم، در یک ویژگی مشترک بودند: در همه آن‌ها فرهنگ، بار معنایی مثبت داشت.

اما طی دو قرن اخیر، معنای دیگری از فرهنگ رواج یافت که خنثی بود و دیگر لزوماً مثبت تلقی نمی‌شد.

مثلاً به این موارد فکر کنید:

- در برخی از مناطق کشورمان، کودک‌همسری رواج دارد. بخش بزرگی از جامعه این کار را ناروا می‌داند. اما عده‌ای چنین می‌گویند که «ازدواج در سن پایین، جزو فرهنگ فلان منطقه است.»
- چند سال پیش، رئیس دادگستری شوش در یک فراخوان، از فرهیختگان خواست تا برای ثبت «خون‌بس» به عنوان یکی از داشته‌های فاخر اجتماعی آن منطقه همکاری کنند (+/+). خون‌بس به این معناست که برای فیصله دادن به اختلافات قومی دختری از یک قوم به ازدواج قوم دیگر درآید. مثلاً اگر فردی از یک قوم، کسی از قوم دیگر را کشته، دختری از قوم قاتل به ازدواج فردی از قوم مقتول درآید. البته عده‌ای از مسئولان بلافاصله با این پیشنهاد مخالفت کرده و آن را مخالف حقوق زن دانستند. اما کسی هم که مطرح کرده بود، فرد عادی نبود و خودش جزء مسئولین بود. و معتقد بود که در پی ثبت یک رسم فرهنگی است.
- گفته می‌شود در بعضی فرهنگ‌ها، حاشیه به اندازه اصل حرف اهمیت دارد و ویژگی برخی دیگر از فرهنگ‌ها این است که کلمات از حاشیه مهم‌ترند (بحث اهمیت متن و حاشیه در متمدن)
- لباس اقوام مختلف با یکدیگر تفاوت دارد و آن را بخشی از فرهنگ هر قوم و منطقه می‌دانیم. امروزه پذیرفته شده که هیچ سبک پوششی به سبک پوشش دیگر برتری ندارد و تفاوت در پوشش‌ها صرفاً ناشی از تفاوت در ذائقه فرهنگی است.

اگر به این مثال‌ها دقت کرده باشید، می‌بینید که ما دیگر از «بافرنگ» و «بی‌فرهنگ» حرف نمی‌زنیم. بلکه از «تفاوت فرهنگ‌ها» حرف می‌زنیم.

این نوع نگاه به فرهنگ، از قرن هجدهم و نوزدهم رواج پیدا کرد. زمانی که انسان‌شناسی (آنتروپولوژی) شکل گرفت و رشد کرد و محققان به بررسی آداب، رسوم و سبک زندگی مردمان سرزمین‌های مختلف پرداختند.

در مقایسه با گذشته، امروز از دوگانهٔ بافرهنگ و بی‌فرهنگ دور شده‌ایم و دربارهٔ «تنوع فرهنگ‌ها» حرف می‌زنیم. امروز کسی نمی‌گوید کارگران بی‌فرهنگ هستند. ما از فرهنگ کارگری حرف می‌زنیم. فرهنگ کارگری، فرهنگی است که با تجملات آمیخته نیست و نوعی سادگی و بی‌آلایشی را با خود دارد. سفره‌ای که کارگران روی زمین می‌اندازند و دور هم غذا می‌خورند، صرفاً شکل دیگری از فرهنگ غذا خوردن است. یا مثلاً در بخش‌هایی از کشورهای عربی، غذا با دست خورده می‌شود. این به معنای عقب‌ماندگی فرهنگی نیست. بلکه صرفاً یک فرهنگ غذا خوردن متفاوت است.

به عنوان نمونه‌ای دیگر، می‌خوانیم و می‌شنویم که در فرهنگ ژاپنی، کار بخش مهمی از زندگی و هویت فردی است. مرگ از پرکاری و تبعات آن (کاروشی) در ژاپن معنا دارد. در حالی که در برخی فرهنگ‌های دیگر، کار حاشیه تلقی می‌شود و قرار است صرفاً تأمین‌کنندهٔ هزینه‌های «زندگی» باشد (وقتی از تعادل کار و زندگی حرف می‌زنیم، یعنی کار را بیرون از زندگی دیده‌ایم). این روزها کاملاً پذیرفته شده است که بدون ارزش‌گذاری، صرفاً دربارهٔ «جایگاه کار در فرهنگ‌های مختلف» حرف بزنیم.

ماهیت جمعی فرهنگ

تفاوت مهم دیگری هم بین معنای سنتی فرهنگ (در دوگانهٔ بافرهنگ و بی‌فرهنگ) و معنای جدید فرهنگ (در تعبیری مانند تنوع فرهنگی، هویت فرهنگی، فرهنگ ایرانی، فرهنگ غربی و ...) وجود دارد.

تفاوتی که به علت اهمیتش، آن را زیر یک عنوان جداگانه آورده‌ام.

در زبان کهن، فرهنگ یک «ویژگی فردی» بود. یعنی همان‌طور که از قد و وزن و رنگ چشم یک نفر حرف می‌زدند، از فرهنگ داشتن یا نداشتن او هم حرف می‌زدند. چنان‌که کمی بالاتر دیدیم سرخسی در شعر خود از افرادی حرف می‌زند که «بی‌فرهنگ» هستند.

اما در ادبیات جدید، فرهنگ یک «ویژگی جمعی» است و اساساً برای جمع تعریف می‌شود. وقتی می‌گوییم نوروژ در فرهنگ ایرانی جایگاه ویژه‌ای دارد، منظورمان این است که افراد بسیاری در میان ایرانیان، برای نوروژ اهمیت قائل می‌شوند و این به آن معنا نیست که لزوماً هر فرد ایرانی برای نوروژ اهمیت ویژه‌ای قائل است. به شکل مشابه، وقتی از جایگاه شعر در فرهنگ ایرانی حرف می‌زنیم، منظورمان این نیست که لزوماً هر ایرانی که بیایید، شب‌ها با سعدی می‌خوابد و صبح‌ها با سهراب بیدار می‌شود. بلکه منظورمان این است که بخش بزرگی از جامعهٔ ایرانی برای شعر ارزش قائلند. از همین جمع علاقه‌مندان به شعر، چه بسا افراد بسیاری نتوانند یک شعر حافظ را درست بخوانند، اما مهم این است که باور دارند شعر و شاعری کار فاخری است و شاعران فخر ملت محسوب می‌شوند.

بگذارید از سمت دیگر ماجرا هم مثال بزنم.

فرض کنید به جزیره‌ای می‌روید که فقط یک نفر ساکن دارد. آن یک نفر به شما می‌گوید: «من اهل شکار نیستم. در فرهنگ جزیره ما خوردن گیاهان ارجح است.» احتمالاً بلافاصله می‌پرسید: «مگر کسی غیر از تو هم در جزیره هست؟» چون بر این باورید که وقتی از فرهنگ حرف می‌زنیم، از یک ترجیح جمعی سخن می‌گوییم. اگر آن فرد بگوید من تنها هستم، احتمالاً به او خواهید گفت: پس بحث فرهنگ جزیره نیست. بگو «من خوردن گیاهان را ارجح می‌دانم.»

کارکرد المان‌های فرهنگی

چرا باید عده قابل‌توجهی از یک جامعه درباره یک نماد، رفتار، ارزش، هنجار و ... به ذائقه مشابهی برسند؟ چرا باید فرزند دختر در یک فرهنگ سنتی، به اندازه فرزند پسر محبوب و مطلوب نباشد؟ چرا باید در فرهنگ ده، جایگاهی به نام کدخدا به وجود بیاید؟ چرا باید اعراب (از پیش از اسلام) چهار ماه را حرام اعلام کنند؟ چرا خشت در معماری کویری جایگاهی ویژه پیدا کرده است؟ چرا مردم برخی مناطق دنیا مردگان خود را در خاک دفن می‌کنند؟ چرا در بسیاری از فرهنگ‌ها احترام به والدین کاری ارزشمند شناخته می‌شود؟ چرا در برخی فرهنگ‌ها فرزندان به سرعت از خانواده جدا و مستقل می‌شوند؟ چرا در برخی فرهنگ‌های دیگر، فرزندان معمولاً تا زمان ازدواج در کنار خانواده خود می‌مانند؟ چرا در برخی فرهنگ‌ها، وقتی کسی ماشین جدید می‌خرد، حیوانی را پای آن می‌کشد و قربانی می‌کند؟ چرا در برخی فرهنگ‌ها مردم برای مردگان سیاه می‌پوشند؟ چرا در برخی فرهنگ‌ها «جمع» اهمیت پیدا می‌کند و قدرت و جایگاهش بر «فرد» می‌چربد؟ چرا در فرهنگ ایرانی تعارف رواج دارد؟ چرا در فرهنگ برخی کشورها تعارف به این شکل معنا ندارد؟ چرا در غرب جهان دست‌مشت کرده و انگشت‌شست‌باز، به معنای تأیید است و در فرهنگ ما معنای فحش داشت. چرا دیگر معنای فحش ندارد و برای بسیاری از مردم همان معنای تأیید را پیدا کرده است؟

پاسخ همه این سوالات را می‌توان در یک کلمه گنجاند: کارکرد / Function (جلوتر توضیح خواهیم داد).

فرهنگ به مثابه الگوی حل مسئله جمعی

مردم در طول تاریخ در جوامع مختلف با نیازها، مسئله‌ها و چالش‌های فراوانی روبه‌رو شده‌اند. کسی از آن‌ها می‌مرد. باید تصمیم می‌گرفتند که با جنازه‌اش چه کنند. می‌خواستند حساب بدهی‌ها و طلب‌هایشان را نگه دارند. باید روشی برای ثبت اعداد و ارقام پیدا می‌کرده‌اند. چون به شکل قبیله‌ای زندگی می‌کرده‌اند، باید روشی پیدا می‌کردند تا اختلاف‌ها را حل کنند و در شرایط بحرانی، ساده‌تر، سریع‌تر و قاطع‌تر تصمیم بگیرند.

جوامع مختلف برای حل این نوع مسائل، راهکارهای خودشان را پیدا کردند. گاهی این راهکارها شبیه می‌شد و گاهی هم فرق می‌کرد. انسان‌شناس‌ها وقت زیادی صرف کرده‌اند تا ریشه‌های این شباهت‌ها و تفاوت‌ها را کشف کنند. به عنوان نمونه، همین مسئله دفن کردن را در نظر بگیرید. توماس لاکوئر کار بسیار ارزشمندی انجام داده و سال‌ها در پی این پرسش رفته که مردمان سرزمین‌های مختلف برای حل مسئله پیکر مردگان‌شان چه راهکارهایی انتخاب کرده‌اند. حاصل کار او کتابی هفتصدصفحه‌ای با نام [The Work of the Dead](#) است که انتشارات دانشگاه پرینستون منتشر کرده است. باورهای مذهبی (این که باید این بدن دوباره برانگیخته شود یا نه)، شرایط محیطی (تنگ بودن فضای گورستان‌ها در روم)، اعتقاد به تناسخ (روح گرفتار تن بوده و حالا باید تن سوزانده شود تا روح رها شده و زندگی‌اش را در پیکر دیگری ادامه دهد) و عواملی از این دست، باعث شده برخی اقوام به سراغ خاک‌سپاری بروند و برخی دیگر گزینه سوزاندن جسد را انتخاب کنند.

بنابراین وقتی می‌خواهیم در مورد تفاوت مراسم‌های مردگان صحبت کنیم، این جمله را که «این مراسم‌ها یک موضوع فرهنگی هستند» باید به این شکل معنا کنیم: اقوام و مردمان در سرزمین‌های مختلف، «مسئله برخورد با جنازه مردگان» را به شیوه‌های مختلفی حل کرده‌اند.

سایر مسائل فرهنگی را هم می‌توان در قالب «حل مسئله جمعی» شرح داد. اختراع اعداد هم پاسخی به یک مسئله جمعی بوده است. مردم باید حساب طلب‌ها و بدهی‌هایشان را می‌نوشتند و حاکمان باید حساب دارایی‌هایشان را نگه می‌داشتند. آن زمان ارتباطات محدود بود و طبیعتاً هر نقطه‌ای از جهان، مسئله «اعداد و ارقام و نگهداری حساب و کتاب‌ها» را به شکل متفاوتی حل کردند. در منطقه‌ای که ما هستیم، سیستم عددنویسی هندی - عربی شکل گرفت. سیستمی که بعداً خوارزمی نقش بزرگی در توسعه آن ایفا کرد و هنوز هم ما به همان سبک می‌نویسیم و محاسبه می‌کنیم. در غرب جهان، اعداد رومی رایج شدند (عددهایی که با X و I و V و ...) نوشته می‌شوند. سیستم عددنویسی رومی در عین این که ضعف‌های فراوانی داشت، قرن‌ها به کار گرفته شد. برای این که تفاوت این دو سیستم را بهتر درک کنید، فقط به این فکر کنید که با وجودی که عدد صفر صدها سال در سیستم هندی-عربی وجود داشت، عدد صفر تا قرن هشتم میلادی در اروپا رواج نداشت! جالب این‌جاست که اصلاً هم احساس کمبود نکردند. تازه در آن زمان بود که سیستم نوشتن اعداد آن‌ها به تدریج تغییر کرد و از روش شرقی الگوبرداری کردند. کتاب کاپلان با عنوان «هیچی که هست / [The Biography of a Nothing that Is](#)» و کتاب چالز سیف به نام «زندگی‌نامه یک ایده خطرناک / [Dangerous Idea](#)» در این زمینه خواندنی است.

حرفم این است که یک مسئله در نقاط مختلف دنیا به روش‌های مختلف حل شده و اتفاقاً همه این روش‌ها هم کار کرده و جواب داده است. ما به سادگی با جمله «خط یک موضوع فرهنگی است» یا «شیوه نوشتن اعداد یک بحث فرهنگی است» از کنار این پدیده‌ها می‌گذریم. اما فهم عمیق‌تر زمانی اتفاق می‌افتد که حواس‌مان

باشد موضوع فرهنگی یعنی «روشی برای حل یک مسئله که توسط یک جمع کشف شده است.»

شبهه همین ماجرا را در موارد دیگر هم داریم. مثلاً قبل از اسلام، در میان اعراب دو روش برای جبران قتل وجود داشت. یکی قصاص (کشتن فرد قاتل) و دیگری دیه. روش پرداخت دیه هم این بود که قاتل صد شتر به خاندان مقتول می‌داد تا از گنااهش درگذرند. البته در طول زمان جایگزین‌هایی هم در میان اعراب شکل گرفت. از جمله دویست گاو یا هزار گوسفند. اهدای احشام به جبران قتل، در دسترس‌ترین روش جبران بود. جالب این‌جاست که پیامبر هم در این احکام دست نبردند و کاملاً هم طبیعی بود. آن قوم مسئله را به این شیوه حل کرده بودند و راه‌حل هم در زمان خودش مناسب بود.

جالب این‌جاست که امروزه، همین راه‌حل موثر قدیمی خود به چالشی پیچیده تبدیل شده است. اکنون هم دادگستری هیئتی به نام «هیئت کارشناسی تعیین قیمت سوقیه احشام ثلاثه» دارد که دیه را به همان سبک حساب می‌کنند. سوق یعنی بازار. احشام ثلاثه هم یعنی شتر و گاو و گوسفند. با توجه به این که در زمان پیامبر اسلام، اعراب پول نداشتند و با پول ایرانیان و رومیان کار می‌کردند (درهم و دینار)، گزینه‌های پرداخت درهم و دینار هم اضافه شد (در قوانین جاری ما معیار همان احشام ثلاثه است). البته الان بحث‌های گسترده فقهی وجود دارد و هزاران صفحه متن تخصصی نوشته شده و بحث شده که شیوه انتخاب از بین این موارد چگونه باید باشد (جزئیات بیشتر را خودتان از کتب تخصصی جستجو کنید).

نکته مهم و آموزنده این است که اسلام، همه‌جا همه قوانین را عوض نکرد و لزوماً بر «انشاء قانون» (آفریدن از نقطه صفر) تأکید نداشت. بلکه هر جا دید فرهنگ فعلی مسئله‌ای را به شیوه‌ای کارآمد حل کرده، آن را پذیرفت و به «امضاء قانون» (تأیید راهکاری که وجود داشت) اکتفا کرد (+).

معماری مثال بسیار مناسب دیگری است که می‌تواند «فرهنگ به مثابه روش جمعی حل مسئله» را برای ما شفاف‌تر کند. ما معمولاً معماری را بخشی از فرهنگ می‌دانیم و از معماری ایرانی، معماری اسلامی، معماری یزد و ... حرف می‌زنیم. با تعریفی که از فرهنگ ارائه کردم، این‌جا هم درک «فرهنگی بودن معماری» ساده است. معماری، پاسخی است که هر جمعی در هر منطقه‌ای برای حل مسئله اسکان خود یافته‌اند. در نواحی کویری، معماری به شکلی است که خانه‌ها تا حد امکان خنک بمانند. در مناطق پرباران، سقف‌ها شیروانی دارند تا آب روی آن‌ها جمع نشود. در جنوب خلیج فارس، رنگ اکثر خانه‌ها سفید است. چون نور کمتری جذب می‌کند. رنگ آخرايي (Ochre) هم در این مناطق پرطرفدار است. چون غبار زیاد است و وقتی روی ساختمان‌ها غبار نشست، کثیفی آن‌ها کمتر به چشم می‌آید.

زبان، پاسخی به مسائل ارتباطی انسان‌ها

لازم است تأکید کنم که وقتی می‌گوییم فرهنگ یعنی راه‌حل‌های جمعی برای حل مسائل، فقط به مسائل بسیار بزرگ و بسیار جدی توجه نداریم. مسئله‌ها می‌توانند بسیار ساده و کوچک باشند. هم‌چنین قرار نیست مسئله‌ها حتماً به نیازهای پایه و بنیادی انسان‌ها مربوط شوند.

زبان را در نظر بگیرید. مثلاً همین زبان فارسی که این متن بر اساس قواعد آن نوشته شده است. زبان فارسی، مثل هر زبان دیگری در جهان، حاصل هزاران «مسئله حل‌شده» است.

مثلاً زمانی Laptop وارد کشور شد. فارسی‌زبان‌ها با این «مسئله» مواجه شدند که این وسیله جدید را چه بنامند. یک راه‌حل این بوده که «لپ‌تاپ» نامیده شود. راه‌حل دیگر این بوده که آن را «رایانه قابل حمل» بنامند. شاید کسی هم فکر کرده باشد که بهتر است آن را «کامپیوتر روپایی» بنامد (Lap یعنی قسمت بالای ران پا. لپ‌تاپ را لپ‌تاپ نامیده‌اند چون می‌شود روی پا گذاشت و کار کرد. به جای دسکتاپ که به قرار گرفتن کامپیوتر روی میز اشاره دارد). هزاران و صدها هزار نفر در میان فارسی‌زبان‌ها به مسئله «Laptop» را چه بنامیم؟ فکر کرده‌اند و هر یک راهکاری انتخاب کرده‌اند. این راهکارها در تنازع برای بقاء با هم رقابت کرده‌اند و نهایتاً نتیجه این شده که همان کلمه صرفاً با حروف فارسی به شکل لپ‌تاپ در فارسی رواج یافته است.

شاید شما یادتان نیاید، اما زمانی بود که تلویزیون‌ها Remote Control نداشتند. در آن دوران، یکی از کارهای پدر خانواده این بود که مدام به بچه‌ها بگوید «بلند شو صدای تلویزیون رو کم کن» یا «بلند شو کانال رو عوض کن». بعد که Remote Control آمد و پدرها خود این وظیفه خطیر را بر عهده گرفتند، این «مسئله» وجود داشت که این وسیله را چه بنامند. عده‌ای آن را «کنترل از راه دور» می‌نامیدند. بعد از مدتی، این اصطلاح به شکل «کنترل» کوتاه شد. پدرها از بچه‌ها می‌پرسیدند: کنترل کجاست؟ و همه می‌دانستند منظور چیست. آن زمان، مسئله به این شکل حل شد. نسل جدید همان مسئله را به شکل دیگری حل کرده. یعنی «کنترل» را رها کرده و «از راه دور» رو جدی گرفته است. امروزه معمولاً از اصطلاح ریموت استفاده می‌کنیم.

تک‌تک کلماتی که با آن‌ها حرف می‌زنیم، و حتی همین «است» و «که» و «را» که در حرف‌هایمان به کار می‌بریم، در پاسخ به یک مسئله به وجود آمده و رواج یافته‌اند (اگر فرصت داشتید، درباره شکل‌گیری فضای خالی یا space بین کلمات جستجو کنید. همین فضای خالی هم داستانی طولانی در پس خود دارد. چون نبوده و بعداً اختراع شده است). واضح است که مسیر شکل‌گیری واژه‌ها و ساختار زبان، تکاملی و داروینی بوده. آن‌قدر راه‌کارها با هم رقابت کرده‌اند که یک یا چند مورد آن‌ها پیروز شده و باقی مانده‌اند.

رقابت‌ها و جنگ‌های ریز و زیرپوستی هم همیشه در کلمات بوده است. مثلاً اگر دقت کرده باشید، در دو سه سال اخیر برخی منابع دولتی به جای رئیس قوه قضاییه از اصطلاح رئیس عدلیه استفاده می‌کنند. به کارگیری کلمه قوه برای سیاستمداران محافظه‌کار فکری کمی درد دارد. چون «ساختار سیاسی مبتنی بر تفکیک قوا» یک مفهوم غربی است و راهکاری است که آن‌ها برای اداره کشورها پیدا کرده‌اند. اما وقتی می‌گوییم «رئیس عدلیه» دیگر از «یکی از سه شاخه یک دولت دموکراتیک که باید با دو شاخه دیگر - Check-and-Balance شود» حرف نمی‌زنیم. بلکه به «بخشی از ساختار یک حکومت» اشاره می‌کنیم که قرار است به هر شیوه‌ای که صلاح می‌داند عدل را برقرار کند.

همه این دعوها و جدال‌ها و رقابت‌های پیدا و پنهان در طول چند هزار سال زندگی بخشی از مردم این سرزمین، نهایتاً به مجموعه‌ای پذیرفته‌شده از پاسخ‌ها منتهی شده که «زبان فارسی» نامیده می‌شود. طبیعتاً در نقطه نقطه کشور، همین مسائل به شیوه‌های دیگری هم حل شده و زبان‌های دیگری هم پدید آمده‌اند.

پس اگر می‌گوییم زبان هم یک پدیده فرهنگی است، یعنی می‌توانیم از منظر تلاش جمعی برای حل مسئله به آن نگاه کنیم.

ویژگی‌های پدیده‌های فرهنگی

با این مقدمه و به فرض این که این رویکرد به فرهنگ را بپذیریم، می‌توانیم به این موضوع بپردازیم که ویژگی پدیده‌های فرهنگی چیست؟ اگر می‌گوییم زبان یک پدیده فرهنگی است، اگر می‌گوییم پوشش یک موضوع فرهنگی است، اگر آداب‌وسنن را بخشی از فرهنگ می‌دانیم، اگر غذا را بخشی از فرهنگ در نظر می‌گیریم، چه ویژگی‌هایی می‌توانیم برای آن‌ها قائل باشیم؟

من تعدادی از این ویژگی‌ها را در ادامه می‌آورم.

معمولاً یافتن منشاء در موضوعات فرهنگی دشوار است

اولین کسی که قرمه‌سبزی درست کرده که بوده؟ آیا نخستین قرمه‌سبزی‌ها به همین شکل امروزی بوده‌اند یا به تدریج تغییر کرده‌اند؟ چه کسی به نتیجه رسیده که وقتی به یک دوست می‌رسیم، دست خود را دراز کنیم و با او دست بدهیم؟ چرا هنگام خداحافظی دستمان را تکان می‌دهیم؟ چه کسی تصمیم گرفت هفت چیز که با سین آغاز می‌شوند در سر سفره‌اش بگذارد؟ اولین بار چه کسی تصمیم گرفت پشت سر مسافر آب بریزد؟ کدام مرد عرب در کدام بیابان نخستین بار دستار بر سر بست تا آفتاب سرش را نسوزاند که به بخشی از فرهنگ عرب تبدیل شد و امروز بخشی از لباس فرم طلاب هم شده است؟

پاسخ دقیق این‌ها را نمی‌دانیم. تنها چیزی که می‌دانیم این است که احتمالاً فرد یا افرادی چنین کاری کرده‌اند و فرد یا افراد دیگری هم آن را پسندیده و تکرار کرده‌اند و بعد هم فرزندان آن‌ها این رفتار را دوست داشته و ادامه داده‌اند و آن‌قدر ادامه پیدا کرده که امروز به بخشی از فرهنگ تبدیل شده است.

من عمداً از قلمرو زبان و کلمات مثل می‌زنم، چون درک آن‌ها ساده‌تر است و با تکیه بر آن‌ها به کمک آنالوژی می‌توان سایر قلمروهای فرهنگی را هم بهتر فهمید.

شاید شما هم دیده باشید که نسل جدید در مکالمه‌های خود عبارت‌هایی نظیر «اشکی شدم...» یا «قلبم اکللی شد» را به کار می‌برند. چه کسی اولین بار این عبارت‌ها را به کار برده؟ نمی‌دانیم. اما می‌دانیم که قطعاً یک نفر یک زمانی جایی این‌ها را برای اولین بار به کار برده و دیگری هم پسندیده و به کار برده و امروز به ادبیات روزمره راه پیدا کرده‌اند.

از اصطلاحات کمی قدیمی‌تر می‌شود به «آدم پایه» اشاره کرد و این که می‌گویند «پایه هستی؟» این اصطلاح در زمان کودکی ما نبود. اما از مقطعی، ناگهان شنیدیم که می‌گفتند «فلانی پایه است» یا «آیا پایه هستی که فلان کار را بکنیم؟» اصطلاحات «آدم پاستوریزه» و «آقازاده» هم از این جنس هستند.

البته این‌طور نیست که هیچ‌وقت نتوان ریشه‌ها را یافت. مثلاً «آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا» به عبارتی رایج میان مردم تبدیل شده و زندگی خود را در فرهنگ شفاهی جدا از شعر اصلی شهریار آغاز کرده و ادامه می‌دهد.

خلاصه این که چه منشاء یا نطفه را بدانیم و چه ندانیم، یک نکته کلیدی وجود دارد. فرهنگ بر اساس «پسندیدن» و «تکرار از سر رغبت و تأیید» تکثیر می‌شود. اگر امروز می‌گوییم فلانی فردی «آویزان» است، یعنی افراد بسیاری این تعبیر را پسندیده و چون فکر کرده‌اند حرف دلشان را خوب بیان می‌کند آن را تکرار کرده‌اند. این‌جا به همان مفهوم کارکرد یا Function می‌رسیم. اگر مانده، فانکشن داشته و هدفی را تأمین کرده است.

گاهی اوقات المان‌های فرهنگی از ریشه فرهنگی خود جدا می‌شوند

طبیعی است که در طول زمان، شرایط و نیازها و مسئله‌های یک جامعه تغییر می‌کند و حتی گاهی مسئله‌ای که قبلاً فرهنگ به آن پاسخ می‌داده، به کلی از بین می‌رود. اما المان‌های فرهنگی گاهی با سرعت متناسب به‌روز نمی‌شوند.

مثلاً در بحث دیه، کمی بالاتر گفتم که اعراب به علت در دسترس بودن شتر و کامودیتی بودن آن (درست سکه بهار آزادی) که همه جا بوده و قابل معامله بوده و نرخ مشخص داشته، آن را معیار دیه انتخاب کرده‌اند. اما بعد که سبک زندگی جامعه تغییر کرده و از زندگی بدوی مبتنی بر فرد به ساختارهای اجتماعی رسیده، پیچیدگی‌های جالبی به وجود آمده است.

قدیم دیه را فرد می‌داده است. اما اکنون بخش بزرگی از دیه‌ها را سازمان‌ها و نهادهای اجتماعی مانند بیمه پرداخت می‌کنند. فرد نمی‌تواند بر متغیرهای کلان اقتصادی تأثیرگذار باشد اما نهادها می‌توانند. وقتی مسئله دیه از بستر آن (جامعه شترسوار) جدا شده و به جامعه جدید نهادمحور (با شرکت‌های بیمه) وارد شد، اتفاق‌های عجیبی روی می‌دهد. مثلاً در ایران، شرکت‌های بیمه به نتیجه می‌رسند که بهتر است کسب و کار پرورش شتر داشته باشند و شترداری به یک زیرمجموعه تخصصی از فعالیت بیمه‌ها تبدیل می‌شود. چند سال پیش خبرآنلاین گزارشی منتشر کرد و توضیح داد که شرکت‌های بیمه شتر پرورش می‌دهند تا قیمت دیه - که بر اساس شتر است - کاهش پیدا کند و در طول سال، مبلغ کمتری برای دیه پرداخت کنند (+). یکی دو سال بعد هم بی‌بی‌سی خبری منتشر کرد که شاید مردم بسیاری از کشورها معنای آن را نفهمند (+): کاهش قیمت شتر، بلای جان صنعت بیمه. طبق آن گزارش ایران در سال ۹۶ از آلمان، انگلیس و ایتالیا هم شتر وارد کرده است!

چنین مسائلی می‌توان در چارچوبی جدایی‌المان فرهنگی از ریشه فرهنگی درک کرد.

در فرهنگ ایرانی هم نمونه‌هایی از این دست فراوانند. مثلاً می‌توان حدس زد که شب یلدا زمانی - احتمالاً در عصر کشاورزی - یک رویداد مهم محسوب می‌شده و معنا و مفهوم و کارکردی جدی داشته است. به تدریج با تغییر فضای اجتماعی و سبک زندگی، عملاً به شب ملی «آجیل و هندوانه» تبدیل شده است. چهارشنبه‌سوری هم که شب نمایش پتانسیل صنعت موشکی و مواد محترقه مردم است.

حرف من این نیست که این‌ها بد است یا خوب است یا نباید باشد یا هر چیز دیگر. حرفم این است که ویژگی فرهنگ این است که به تدریج به آمیخته‌ای از المان‌های دارای کارکرد و المان‌های کم‌کارکرد یا بی‌کارکرد یا حتی مخرب تبدیل می‌شود و علت را هم باید در این جست که صورت مسئله‌ای که قبلاً با این شعائر فرهنگی حل می‌شده، تغییر کرده، اما راه حل سر جای خود باقی مانده است.

در ادامه می‌خواهم بحث کارکرد را شرح و بسط دهم. سپس بهتر می‌توانیم تشخیص دهیم که آیا می‌توان برای فرهنگ متولی تعریف کرد؟ و آیا می‌شود مدعی شد موضوعی فرهنگی است و در عین حال از قانون برای

تثبیت و تحمیل آن استفاده کرد؟ هم‌چنین احتمالاً بهتر متوجه می‌شویم که محافظه‌کاری، ترقی‌خواهی و تحول‌گرایی در فرهنگ چه معناها و مصداق‌هایی پیدا می‌کند.

چند مطلب پیشنهادی:

- [برای نگاه، محمدرضا، امین و سمانه: موضع‌گیری در فضای دیجیتال \(۲\)](#)
- [گفتگو با دیجی مگ \(مجله وابسته به دیجی کالا\)](#)
- [حکیم شیفت: گم شدن شعور در میان شاعرانگی!](#)
- [خلیج فارس را سالهاست عربی کرده‌ایم](#)
- [قسمتی از کتاب اولیس اثر جیمز جویس | منوچهر بدیعی](#)
- [زغالچه: مرز بین آن‌تروپومورفیسم و آنتی آن‌تروپومورفیسم](#)

با م‌ت‌م‌م:

- [کتاب ادیان مرتبط با یوفوها \(اشیاء ناشناس پرنده\)](#)
- [مالی رفتاری در زندگی روزمره | جریمه داده‌ام اما ناراحت نیستم!](#)
- [آیا برندگان جایزه نوبل بعد از دریافت جایزه افت می‌کنند؟](#)
- [روش اصلاح دولت | همه را بیاورید یک پله پایین‌تر!](#)
- [اولین تماس تلفنی تاریخ | قدرت و محدودیت یک ابزار در یک جمله!](#)
- [خواندن اخبار کافی نیست](#)
- [اثر تماشاگر | خلاقیت در طراحی مینی‌مال جلد کتاب](#)

۲۲۳+

[فایل‌های صوتی مذاکره آموزش زبان انگلیسی آموزش ارتباطات و مذاکره خودشناسی](#)

[آموزش مدیریت کسب و کار \(MBA\) کارآفرینی کسب و کار دیجیتال](#)

[ویژگی‌های انسان تحصیل‌کرده آموزش حرفه‌ای‌گری در محیط کار](#)